گفتاره‌شته‌بخشی دوم

آردن‌شاردووم وشورش کورش کهتر

داربوش دوم در سال ۶۴ از دنیا رفت و پس از او پسر زرگش -آرشنک- با لقب ارتش‌خشدگ به‌سلطنت نشست. ارتش‌خشدگ را ما آرتش‌خشدگ گویم.

این آرشنک پیش از سلطنت رسیدن او به‌دنبال آمده و در زندان اخیر شهریار بابل بود. نام این پادشاه نشان می‌دهد که مادرش از قبایل پارتی بوده زیرا چون کم می‌داند -نام آرشنک فقط در میان پارتها هم معمول بوده است.

طبق آئین سیاسی دربار هخامنشی که بصورت یک قانون نانوشته درآمده بود، کورش پسر دوگر داربوش دوم (که از این پس او کورش کهتر می‌نامید) چون که در زمان سلطنت پدر به‌دنبال آمده بود می‌باشت که ولی یعید و جانشن او می‌شد؛ ولی داربوش دوم -به‌سبیل که خودش تشخیص داده بود- پسر زرگش آرشنک را ولی یعید کرد که.

شورش ناکام کورش کهتر بر ضد آرتش‌خشدگ

کورش کهتر در این زمان شهریار لیدی و در ساردوس بود که پوتُک و آویزه نیز تابع قلمرو او بودند. روزهایی که داربوش دوم بیمار بود کورش با شنیدن خبر بیماری پدرش از لیبی حرف کرد تا پیش از درگذشت پدرش خود را به‌پایان خود در برد و بی‌خاکیت برساند. شاید بتواند مقام ولی‌یعید را کسب کند ولی زمانی به‌پایان خود ریس که پدرش از دنیا رفته و برابر آرشنک با لقب آرتش‌خشدگ به‌سلطنت نشسته بود.

کورش کهتر از مدتی پیشتر در اناتولی با چیترفرت – شهریار لکیم و فرمداره سباپهن ایونیه – که از عموزادگانش بود اختلاف داشت. او نیز برای شرکت در مرام ماجاری آرتش‌خشدگ دوم به‌شورش رفت. و بیداریت اطلاع داد که کورش هواى دست‌پایی به‌سلطنت دارد و قصد سوء درباره شاهنشاه در سر می‌پروراند. آرتش‌خشدگ دوم براورد کورش را بازداشت کرد و در کاخ زیب اقامت اجباری قرار داد ولی مادرش پرپزای یش پادرمانی کرد و از شاه خواست که کورش را به‌خیانت و بی‌شهریاری لیدی و کردنگراینگ بگیرد. درنتیجه، کورش کهتر بخش‌دهنده شد و دیگر به‌شهریاری لیدی و کردنگراینگ نصیب شد. کورش کهتر که بتوانسته رقیب چیترفرت مشرکته‌شده بود و بسیار این
پیش آمد از برادرش رنجیده بود بهمحض بازگشت بلی‌یازده درصد برآمد که پادشاهی را به‌قرار پاگردش ای از برادرش بستند. داستان این رخداد را گزینفون نمی‌شناسیم. شاگرد سقراط و آنیوباسیس (لتراکمیس/سفر‌جنگی) یا آب و تاب برشته تحریه در آورده است. در این کتاب که از آغاز تا پایان بیشتر وقایع مربوط به اقدام کوروش که بر ضد برادرش و فرجام او و نیز فرجام سپاه او اختصاص دارد، گزینفون معلومات ارزشمندی درباره‌ی بخش‌هایی از ایران آن روزگار به‌دست می‌دهد که خوانندگان براً به‌ترین‌ها ضروری تند. او علت تاکید که گزینفون به‌رغم برادرش را تغییر‌های چیت‌فرمان ذکر کرده تاکید می‌کند که گزینفون بتوانه‌ی چیت‌فرمان در مراسم تاج‌گذاری آرددیش دوم بازداشت شد و به زندان افتاد و نزدیک بود که اعدام شود، و پس از آن بر برادرش خشم گرفت و برآن شد که سلطنت را از او بستند.

ابتدا نوشته‌ی گزینفون درباره‌ی شکنجه در سیاه کوروش که‌نت را می‌آورم تا نمونه‌ی باشند برای انگیزه‌ی شکنجه دیگر مزدوران پونانی در این سیاه، که معمولاً همبسته در پادشاهان ایران خدمت می‌کردند؛ با این یادآوری که در کتاب خوشی آگاهی‌های بسیار ارتجمنی درباره‌ی ایران آن روزگار به‌می‌دهد، و از جمله از نوشته‌ی او می‌آییم که دریافت ایران در زمان هخامنشی یک عقاب گننده‌ی بازی و جوان به‌نظر بود که بر صفحه‌ی (صفحه‌ی چرمان‌جواهرشناس) نصب و بر سر پا بندید قرار داشته است. توصیف‌هایی نیز از رختخای سلطنتی و بلندپایگی‌کشوری و لشکری به‌دست می‌دهد که درنستن برای ما جالب است. درباره‌ی جنگ‌ابزارهای ایرانیان نیز به‌اساس دیده‌های خودش آگاهی‌های بسیار می‌دهد.

گزینفون درباره‌ی خودش نوشته که نه افسر بلندپایه‌ی بود و نه فرمانده ناو جنگی، ولی به‌این سبب وارد سیاه ایران شد که یکی از افراد آن‌نوی سیاه ایران در لیدی که از دوستان پیشین او بود (نام این افسر را آورده) به او نامه نوشته او را دعوت کرد که همه‌ی را شود، و یا به وعده داد که اس‌باب آتش‌ای و دوستی او با گزینفون را فراهم خواهد کرد؛ و تأکید نمود که اگر چنین شود «آینده‌ی زندگی به‌تر از زندگی در شهر خودت خواهد بود».

گزینفون پس از دریافت نامه‌ی دوست افسر با استادش سقراط مشورت کرد؛ و سقراط به‌او رهنمود داد که بدلغاً برود و با «آپولون» (خدای تقدیر نزد پونانیان) مشورت کند.
گزینفون هدايای شابسته به خود برداشته بدل斐ي رفت و تصمیم را به عرض خداری پونیانیان رساند. خدا از زبان کاهن معدب بیان رهمند داد که خدمت در ارتش ایران برصلاح خواهد بود. وقتی بندز سقراط برگشت و گفت که خدا با خدمت او در سه‌اه ایران موافقت کرده است، سقراط گفت: "با این‌که، خدا می‌پرسیده که آیا رفته به همره‌ای کوروش بعمل نمی‌کشد. ولی گفتگوی که می‌خواهی برتوی و او گفتگوی است برو. اگونی کاری است که شده است و تو باید که طبق فرمان خدا عمل کنی".

و اما درباره آن افسر آتئی که دوست گزینفون بود، گزینفون نوشت که از نوجوانی نام‌جو بود و علاقه به انجام گاره‌های بزرگ داشت و بی‌پیک‌ی از مرن‌پیپ نظمی نپذیرفته داد و نزد او آموخته نظمی کرد و با سیاسی از مردان روش‌گزارش تمس دوستانه برقرار کرد و وقتی احساس کرد که می‌تواند فرمانده یک تیپ بی‌پایان النویانی را برعهدی بگیرد، بخدمت ارتش ایران در لیدیم در آمده تا این‌را به‌خود و شهرت برسد.

آن که گزینفون نوشت است، مصدور ارتش ایران شدن برای آتئی ها افتخار بزرگی تلقی می‌شد؛ و مزدی که به‌آن‌ها پرداخت می‌شد در زندگی‌شان پس‌ساز اثری‌خشک بود. ارتشی درباره یک دوست مکرونیان تیر و سیاه قو و کوروش که می‌خواهد در مونتیانی یک دیپلمات نرم و فرسادنده را رها کرده بخدمت کوروش در آمده‌اند. آن‌ها امید داشتند که این پیروزی فرصت برای کسب جنگ است و پس از مدتی با دست پر به‌آن نیا ورودی که خواهد گفت و خوش‌بخشی را برای خانواده‌اش خواهد آورد و بقیه عمرشان را به آسیا باز سپری خواهد کرد. این به‌آن سپر بود که این‌ها شنیده بودند. که کسی که در ارتش ایران خدمت کرده‌اند در کشور به‌سیاری بسیار اندوخته و زندگی محترمانه به‌هم‌زده‌اند.

کوروش شماری از افسران ایرانی شهیریان آتئی و اسپارتو و تراکی و جزایر دریای ایزه و کریت و مالت که در طاعت شهری‌آوی (آگون کوروش) بودند بی‌پایی او روا پای دوستانه داشتند را به‌سیار امرخواندی، و به‌هرکدام مبایلی چنگی‌گیری پول داد و از آن‌ها خواست که به‌ترین و کار آموزده‌ترین جنگ‌اوران خوشی را به‌آن‌ها گردد و پذیرفته ببرند. بنابراین:

1. گزینفون، آتابابیسیس (سفرگنجی)، کتاب 2، 1401/7-4.
2. آتابابیسیس، کتاب 2، 1401/6-20.
3. همان، کتاب 6، 1401/7-7.
برای این اقدام نیاز فراهم بود، زیرا اختلافات او با چیترَقررَن‌ه. که حاضر بفرمان بری‌او نیود. شدت بافتته بود، و کوروش می‌گفت که قصد پیکار با چیترَقررَن‌ه دارد. او به اشتهای نیز نامه نوشت که قصد دارد قوم پیسیدی را سركوب کند، زیرا در منطقه تانی‌ی ایجاد کرده‌داند. اما همراه با این اقدامات فربگارانه، مالیات لیدیه و آیونیه و گُنْدُنَوگ‌ها را نیز به‌شوش فرستاد تا اشتهای و دربار را از هرگونه غفلت نگاه دارد.

در لیالی بودند کسانی از پارسیاها و مادی‌ها که رازداران کوروش بودند و کوروش موضوع اختلاف با بردارین را با آنها در میان نیهاده بود و می‌پنداشتند که کوروش در این بازی برندش شود، لذا از از حمایت نشان می‌دادند، و او می‌توانست که روح اینها نیز حساب کند. اما در نظر داشت که با یک سیاه ورودی به راه افتاد و با یک حرکت قرو آسا خودش را به‌میان رودان برساند و بابل را بگیرد. چیترَقررَن‌ه از نوایای کوروش بورد و ۵۰۰ پارسی و مادی را برداشت به‌شوش رفت و شرح اقدامات شکانگیز کوروش را به‌عرض شاهنشاه رساند.

کوروش با وروده‌ترین زیدگان سیاه‌لیدی‌ه و حدود ۱۵ هزار سپاهی مدورینی که از آن‌ها و اسبارت و دیگر شهره‌های پارسیان ارپایی جذب شده بودند از سارادیس برده افتاد مدورینی‌نیا لشکر ویژه پایان نظام تشکیل داده زیر فرمان افسری بنام کلی ارخوس بودند که تا آن هنگام نماینده دولت ایران در پارسیان ارپایی بود. کوروش که‌ر حکومت سهامه مدورینی‌نیا را - به‌قرار ماهی‌یک زریگ - پیشگی‌بآن‌ها پرداخت.

چون وارد خاک کیلیکیه (یک کشور آسیایی نشین در جنوب انتوپی در درون مرزهای شاهنشاهی) شد شاه کیلیکیه که یک بانوانی بود بحضور کوروش رسید، و بدنیان مذاکراتی که کوروش با او انجام داد یک لشکر از کیلیکیه نیز بکوروش پیوستند. پایتخت کیلیکیه نامش‌ترسو به‌دور (بدرعی طرسو نویسنده).

او سپس بانوانه‌کیلیکیه را با گروهی از مدورینی‌نیا بدرتسو (پایتخت

۱. به زریگ به‌وجودن حدود هشت و برع گرم و زر ناب بود. گزارش‌هایاینچنینی معلوم می‌دارد که درختی یک زریگ در آن روزگار به‌آن‌دیه که بوقایی پارسیان با یوده است. مستمری ماهانی معادل هشت و برع گرم طلا برای مدورینی‌نیا پول بسیار زیادی بوده، و دیدیم که گزینه‌فر اشاره کرد که پارسیانی که در ارض ایران مدوری کرده‌اند با اولویت کل این بخش‌های خودشان در پارسیان بپرگشته‌اند. و وضعیت اقتصادی فقیرانه پارسیان را نیز می‌توان با چنین گزارش‌هایی درک کرد.
کیلیک) بازی فرستاد، و خودش را جنوب در پیش گرفت و کیلیکها زیرپی نباد و از دروازه کوهرستانی اسوس (اسکندرونی کونونی) گذشت و وارد سرزمنی حلب (در شمال سوریه کونونی) شد.

در این زمان بود که یونانیان گمان بردنده که قصد او نه چیزی‌فرنگی، آن چمپهسای، از دولت گرفته و نه قوم پیسیدی بود. با این فکرها، آنها یکی چنین داشتند که هرگونه جنگی با شاهنشاهی شکست حتمی و ناپدید آنها را دریبی خواهد داشت. این بود که مخالفان مانند با ایجاد همراهی با کوروش اعلام داشتند و گفتند که در هیچ جنگی برضد شاهنشاه شرکت نخواهند کرد، زیرا برای چنین جنگی با همراه نشدن‌اند و ماه‌وزدی که آنان دیه داده شده بود برای چنین جنگی نبرگی نبوده است. کوروش افسران یونانی را فرهاواند و براپشتند سختانی کرد و به‌پای گفت که هدف او نه جنگ با شاهنشاه بلکه لشکرگشت بر یک جمع از دشمنان ایران است که با فرماندهی یکی از دشمنان او بنامن «آبی گیلیکی» (یونانی: آپوگیلیکی) در کار فرات لشکرگشت زده‌اند. نیز، او با آنان قبول داد که ماه‌وزدی سربازان یونانی را پنجا پنجا درصد افزایش و بچه‌ماهی یک زرگی یک و نیم زرگی بآنان پردازد. او و عده‌های دیگر کنی هم با این افسران داده، و افسران نیز بنونه خودشان با سربازان زیر افسران یونانی و سخن‌گفتند و موافقت آنانها را برای ایجاد همراهی با کوروش جلب کردند.

با این حال جمعی از یونانیان که از ایمی‌آمدهای جنگ با شاهنشاه در بی‌بودن شبه همراه یکی از افسران خودشان از اردوهای گریخته خود را به‌کرانه دریای میانه رسانندند، و با کشاورزی بازارگانی که در حال حکمرانی بقره‌سر بود یونانیان برگشتند. کوروش این رخداد را با ایستا برف گردد و به افسران یونانی گفت که از این نادرمی رنج‌دهد دل نیست و در آینده نسبت به آن گریختگان هیچ اقدام کفیری نمی‌انجام نخواهد داد.

اواً سپس راه شرق را گرفت و در مرغ‌زاری در بخش حلب که بنام مادرش پریزانتش بود و با باغستان بزرگ و پادگانی در آنجا واقع شده بود چند روز را با استراحت گذراند؛ سپس سرزمین‌نی نیز شما را به‌زیر پا نهاده در فرمان میانی در غرب حراب رشید. او در این مسرور دو و دراز از یونانیان پناه و عبرت می‌کرد که یونانیان خشک شمارین سرزمین عربستان بودند. گریختگان از رهه‌های بزرگ غرب و شترمرغ و غزال خوش ماهوره‌ای در همه‌چی یا شاهدند و بی‌دیگر شاهنشاه بسیار خوش ماهوره است، ولی بسپس تبعی بودنشان در دونگی شکارکردن‌شان دشوار است. او گفته که در اینجا درخت وجود نداشت و لی انسی از بیوته‌های یونانی و نوعی نی به‌شهر می‌کرد که بی‌شوخ داشت و
شاهنشاهی هخامنشی

اینجا و آنجا دیده می‌شد. در این بابا‌ان خشک‌خوارباری لازم برای سربازان و علوفه برای اسپان و ستوران بدست نمی‌آمد. لذا بسیاری از ستوران برکشتر از گرزشگی و تشغیل تلف شدند، و خطر کم‌بود خواربار و گرسنه ماندن سیاه‌پایان و چوب آگیان نمود.

کوروش پیشتر با افرسانی یونانی که بود که پیکاری شورشیانی می‌رود که در کاهن فرتهای زد، اما وقتی برکنار فرای رسمی را در شش و در ارتباط زیادی نبود. گریزونیون می‌گوید که در اینجا باز زمزمه‌های مخالط یونانیان آغاز شد و گفتند که اگر هدف کوروش پیکار با شاهنشاهی است از آنجا در انسان‌ها نخواهند کرد. کوروش باز افسران یونانی را گردد ورد و ضمن سخنانی مفصلی به‌آنها چنین گفت:

شما می‌دانید که هیچ‌گاه کشوری بدر من در شمال بجایی می‌رسد که از شدت سرما و یخ بدن‌ان قابل زیست برای هیچ موجودی نیست؛ و در جنوب نزد بجایی می‌رسد که شدت گرمایی چندان است که هیچ موجودی در آنجا نمی‌زید. در شرق نزدیکی تا دور دست‌مانندی که فکر می‌شود آنها نمی‌رسد گسترش‌ده است؛ و در غرب نزدیکی میدانند که تا کجا است. همه این سرزمین‌ها را شهرداری کاری اداره می‌کنند که ببرادرم وفادار استند. اگر می‌برادرم یا در جنگی شکست دهند و از میان بردارم برای اداره این سرزمین‌ها یبناور نیاز به نیروی انسانی دارم، و این نیروی انسانی را با یکی که از میان دوستان خودم برجا گذارم. دوستان ایرانی از نزدیک چندان نیستند که بتوانند همه مناصب بلند را در این سرزمین‌ها ایشگاه کنند. شما افسران یونانی دوستان مورد اعتماد من اید. آنچه شما بهذلیانش استیاد آزادی و زندگی هپتر و عزت و شرف ایست، و اگر بیمن وفادار بمانید همه این‌ها برایتان تحقق خواهید یافت. برای سربازان شما نزدیکی می‌خواهند چنان پاداش‌مانی در نظر گرفته‌م که همه‌اند را شاد و خشنود خواهند کرد.

سخنان شیریون و وعده‌آمیز کوروش که پسر چنان تشونق کننده بود که وقتی افسران یونانی آنها را برای سربازان بزرگ‌فرتند، سربازان بی‌پرده بانگ‌با روزوردن «کوروش، شاهنشاه!» یکی از افسران یونانی نزد برای آن که سربازان را بیش از پیش گرم‌که کند ضمن سخنانی تشونق‌آمیز بی‌پرونیان گفت که تا جانی که من در دانم رود فرّ‌فت در این نقطه در این هنگام از مال قابل عبور یبایده نبست؛ و لیکن می‌بینم که آپ رودخانه‌ای حفظ سیه‌پی بالاتر نمی‌روید، و من این امر را به‌دارال نیک می‌گیرم و گمان دارم که این یک امداد غیبی است که بی‌بایدی کوروش آمده است و حتماً برای شاهنشاه شود. این
سخنان نیز روحیه سربازان یونانی را برای عبور از فرآیند افراز کرد. برخی از افسران پارسی همراه کوروش در انجم‌کنار بودند اوضاع و پی آمدهای شوم یک جنگ داخلی را درک کردند و برآن شنیدند که از کوروش کناره بگیرند. بکی از آنها به‌نام اورونت آسیه گویا همزاد آردهش‌کی دوم و مناند برادر او بود با چند تنی از کسانی کم‌پنداشت با او همان‌ها استفاده محرم‌انه مشورت کردند و اما نظیراً به گرفتگی که برای چندان از کوروش نقشه بکشند. اورونت آسیه بن‌زنده کوروش رفت هیچ‌گاه‌یا بادان گفت: 

«شاهمشاه بسته بیم اعتماد دارد و یکص دام که اگر بنزنده یا بروم هرچه بیاو بگویم خواهد یک‌ویست، و حج‌نها که بتوانم او را در غفلت نگاه دارم و از فکر مقام‌بی با تو منصرف بدارم. و اگر نزین در میان بزرگان پارسی نیز کسانی را سراغ دارم که از شاهنشاه راضی‌نیستند و من می‌توانم که با آنها تمس‌بگیرم و آنها را متقاعد کنم که چنین می‌ماند نو و شاهنشاه جنگ درگیر شود، در هنی نبرد از معرکه بگریزند او را بشکست بکشند.» اورسین از کوروش خواست که اجازه‌دهد با دسته‌ی افسران پارسی به‌بابته برود و نقشه‌ی را که در سردار به‌بولما اجرای کرد. 

کوروش با پیشنهاد او موافقت کرد و او برای حركت آماده شد. ولی درست در همین‌زمان مرتضی توسط جاسوسان کوروش در راه رفت ببابل قدیمی‌دشت‌که بزنزد کوروش آورده شد و از او نامه‌نی بهدست آمد که اورونت آسیه با شاهنشاه نوشته‌بیاو آگاهی داده بود که کوروش قصد حمله بهبابل و تصرف تاج و تخت را دارد. درنتیجه، اورونت آسیه به‌فرمان کوروش بزاداشت شد. جلسه‌ی محاکمه ترتیب داده شد، و اورونت آسیه اعتراض کرد که بکوروش خیانت کرده اند. او را کوروش به‌چند تن از افسران پارسی به‌سیه‌بیار گرداوی یا به‌پرداز مرگ کردن، و پس از آن به‌به‌نوعی دو افزونه‌ی شیروی از او بهدست‌نی آمد (بیعنی یونانیان نداشتند که او چه فرمانی داشت). 

گرچه از سفر جنگی کوروش کبیر چند ماه می‌گذشت هیچ حرکتی از جانب شاهنشاه دیده نمی‌شد. ولی شاهنشاه از همه نواحی مکروش آگاهی داشت و کلیه‌ی اقدامات مقننه‌ی را برای مقابله برای وضع اسف بار گرفته‌بود. 

این رخداد درست در زمانی اتفاق یافت که شاهنشاه درصد بسکرشی بمصر برای سرکوب یک شورش استقلالطنبلانه بود که در آن اوایل توسعه بیک مدعبی فرعونی به‌کمک مزرودان یونانی در مصر به‌راه افتاده‌بود. 

کوروش با خود انقیشیده‌بود که شاهنشاه از قصد او خبر ندارد، و وقتی او تکرار کوروش با خود انقیشیده‌بود که شاهنشاه از قصد او خبر ندارد، و وقتی او تکرار
بابل بر سر برای شاهنشاه دیر خواهد بود که ارتش را فرار خواهد. شاید هم اکنون با آگاهی از تصمیم شاهنشاه به حرکت در مصر امید داشت که در غیاب شاهنشاه ببابل و شوش دست یابد و شاهنشاه را مخالف اعلام بدارد.

ولی از وقتی که کوروش از ساردس به راه افتاده بود شاهنشاه به‌توسط جاسوسان همه اقدامات کوروش را دیده نظر داشت. شاهنشاه در نظر داشت که کوروش را به‌نفع‌بخش و غافل گیر کند.

گریزی‌های ادامه داده که کوروش که آن هنگام هیچ نشانه‌ای از اقدام شاهنشاه ندیده بود در شگفت‌خاک و نمی‌دانست که شاهنشاه چه تصمیماتی دارد. اما از فلال‌پیوندیان که در سه‌شاخه بود خواده که می‌گردد و معلوم کند که چه وقت با شاهنشاه روبورو خواهد شد. فلال بین پس از آن که احساس فال را به‌همزد گفت که تا ده روز آینده چهین اماری به‌پیش نخواهد آمد. کوروش گفت: «اگر چهین است ما هیچ‌گاه با برادرم روبورو نخواهم شد.» بنی‌یو ایقین یافته که تا وقتی به‌کتار شهر ببابل برسد هیچ‌چیزی او را تهی‌کننده نخواهد کرد.

کوروش با خیال آسوده ببساندی‌ای شرقی فرات میانه را پیمود و تا شست کیلومتری شمال ببابل و تا کنار شهری که پیوندیان نامش را «گوناگس» نوشته‌اند (و ما شکل درست نامش را نمی‌دانیم) بیش‌رفت.

در این میان دست‌هایی از سواران ارتش ایران که بر‌ظرای از ببابل گریخته و آماده پیوست بکوروش بودند، وارد اردوی کوروش شدند.

رخدادهای بعدی معلوم کرد که این‌ها را شاهنشاه باتدبیر گسل کرده‌بوده است تا در ایرانی‌های هزاره کوروش تفرقه اندارند و کوروش را تضعیف کند. پیش از این همواره سپاهان کوروش در حال آماده‌باش کامل و در جناح‌های منظم حرکت می‌کردن تا چنانچه ناگهانی با سپاهان شاهنشاه روبورو شوند غافل‌گیر نشوند؛ و در همه ساعات شبانه روز برای پیکار با نیروی دشمن آماده بودند. ولی اکنون پس از پیوست این دسته ظاهری فواری بورکورش که خبری شاهنشاه از اقدامات‌کوروش را پرایش آورده بودند- سپاهان کوروش با بی‌خیال و بی‌نظم و براکندگی بی‌پی‌روی ادامه دادند.

در چنین وضعی بود که - بی‌نوشتگری‌گیرنوش. روز دیگر ساعتی از ظهر گذشت بناگاهان غبار سپاهان شاهنشاه در برا بر آنها هویدا شد که همچون ابر سفیدی به‌پهنه آسمان بناگاهان غبار سپاهان شاهنشاه در برا بر آنها هوي‌دا شد که همچون ابر سفیدی به‌پهنه آسمان
را پوشانده بود. به زودی در میان بیشه حیرت سپاهیان کروش بر قرب‌نها و شمشیرهای سبا با آن‌ها را از نزدیک خیره کرد. فرآیند آماده‌نشستن در سیاه کروش از افسران برخاست، و سربازان با دستیابیِ جنگ‌گاه آزارهاشان را گرفتند و در جایگاه‌هایان در پشت سر فرماندهان خوشبختی ناگهانی بدهی آماده پیکار شدند.

گریغی‌ها، افزوده که سپاهیان شاهنشاه در سکوت کامل و با گام‌های گران‌شده و استوار به‌صورت کروش به پیش رفتند. آن‌ها با این وضع پرهبیت تاجائی پیش رفتند که همراهان کروش می‌توانستند زوردهای شلوارهای سربازان ایرانی را تشخیص دهند، و قومیت تیپ‌های مختلف ارتش -از پارسی و مادی گرفته تا مصری و شامی و ارمنی و سیستانی و باختیاری و خوارزمی - را بشناسند. بیان‌نامه‌های دیدن که شاهنشاه خود در قلب لشکر است، سپاهیان شاهنشاه همچنان استوار و آرام به‌پیش رفتند تا با صف مقدم سپاه کروش سینه به‌سینه شکنند. کروش تصمیم گرفت که با یک حکر به شکست آن‌ها بپردازد. سیاه کروش و او را از پای درآورد. او با یک تپ زده ۴۰۰ مردی از سواران و رزیده به قبلاً سیاه زده به شاهنشاه حمله کرد. شاهنشاه در حمله کروش از ناحیه سینه زخم برداشت، وی کروش بدلست‌مدافعان شاهنشاه کشتی شد (۱۲ مهرماه ۴۰۰).

ساعت‌ی نیبرد بسیار انداز بود. پس از آن یک لشکر برای خسته کردن سربازان کروش شویه حمله و گریز را در پیش گرفت و تا پایان روز برابری وضع ادامه داد. آن‌گاه به‌شکلی که زاویه‌ی عقب‌نشینی کرده باشد از میدان نبرد دور شد.

یونانیان خوش خیال که بیان‌نامه‌ی سبا کروش را تشکیل می‌دادند -پادگانی که سلاح سبک حمل می‌کردند و فقط در نبرد تن‌بتن کارایی داشتند- یکین یافتند که شاهنشاه از بی‌دلال‌های یونانیان جانش را گرفته و گریخته است.

تاریکی فرارسیده بود ولی کروش و زیب‌گانی که با او رفتند برگشتند. از او خبری نیود و یونانیان نمی‌دانستند که کم برسرش آمده است؛ و ساده‌انگارانه -یکین داشتند که او در تعقیب شاه فراری است. لذا همان‌جا که بودند به‌انتظار پاگزشت او نشستند و شب را هم‌انداز برسر بردن و یکین داشتند که کروش تا سپیده‌مان برخواهد گشت.

شاهنشاه اراده‌نداشت که باید مزدور بیچاره گزند برسانند. در پایان شب به‌چترف، با یک پارسی دیگر و یک یونانی مترحم از طرف شاهنشاه برند یونانیان رفتند و بفارسی آن‌ها اطلاع دادند که کروش کشته شده است. و فرمان شاهنشاه اواست که آن‌ها در همان نقطه که هستند بمانند تا تصمیم مقتضی دربار و شان گرفته شود. به‌چترف، گفت که
شاهنشاهی هخامنشی

ارادشیر دوم و شورش کوروش کبیر

و امیرانیان رعایای شاهنشاه است و شاهنشاه قصد گزند رسانند بضمغه ندارد. شما همان گونه که بکوروش وفادار بوده‌اید متون‌های که برای شاهنشاه نیز وفادار باشید. اگر چنین باشد شاهنشاه در آینده شما را در جنگ با پشتی انتظار دارد، و چون تصمیم دارد که بصر شکرکشی شما تحت پوششی از این لشکرکشی خواهید بود. اگر

سلااحات را تحول دهید و خودتان را تسهیل کنید بخشوده خواهید شد.

چیزهایی در پایان از افسران پارتی هماهنگ کرد گرفت که در همان نقطه که هستند بی‌هجه حرکتی بمانند؛ و نشر زد که به حرکتی از بین جابجا شدن و از اینجا دور شدن بدنزله

نافرمانی خواهد بود و برایشان پی‌آمدن ناگوار خواهید داشت.

آریا‌پوتوش (آریاپوتوش) یکی از افسران پارسی همراه کوروش بود که پس از کشت هدن کوروش با گروهی از ایرانیان از معرکه گریخته در آن حوالی اردو زده بود.

ساعتنا پس از رفت چیزهایی همراه انسان آریاپوتوش مأموری را بهادرگاه پنهانیان فرستاد و از پنهانیان خواست که با یکپشتند تا آنها را فراری داده ولی چند راز برگرداند.

ولی پنهانیان ساده‌اندشین که روزگارش‌های توسط حمله و گریزهای سیاسی شاهنشاه برابر گرفته شده بودند، سپس دیده بودند که شاهنشاه از آنجا رفته است، می‌پنداشتند که شاهنشاه شکست یافته و گریخته و آنها پیروز شده‌اند. آنها می‌پنستند که مفهوم بزرگ منهشی ایرانی را درک کنند و با خود بقیولانند که مسکنی مورد بخشودگی قرار خواهد گرفت؛ لذا افسران پنهانیان وقتی برای تبادل نظر پرپرامون پیش نشانه آریاپوتوش به‌مشورت نشستند، با خودتان گفتند که اگر ما شکست خوردی بودیم محل بود که آردشیر ما را زندگیر کردیم. اگر آردشیر پیروز شده بود، به‌حتم می‌کرد و همه‌مان را از دم شمشیر می‌گذراند. اینک ما زندگی استیم و آردشیر کس بدنزد می‌فرستاده پیشنهاد صلح به‌نام داده است در دل عالم است که ما پروز استیم و آردشیر از ما شکست یافته است و درپیم است.

آنها با این ساده‌اندشی تصمیم گرفتند که از آریاپوتوش دعوت کنند تا به‌عنوان شاهنشاه ایران بپرورد با آردشیر ادامه دهد. آریاپوتوش دیگربار به آنها پیغام فرستاد که در ایران مردان و ارتباط از من وجود دارند، و می‌فهماییم که اهداء سلطنت کنم؛ پس بهتر است که شما بپیوندید تا شما را بر سلامت و پیروزی پرستیز و آنجا بدخواه خودتان بگردید.

پیام آریاپوتوش در میان مزدوران پنهانی دوستگی افکند. گروهی عقیده داشتند که

باید بآریاپوتوش پیست، و گروهی دیگر که خودشان را پیروزماند می‌پنداشتند برآن بودند
کم‌ترین سروری آنان را به‌رجوع‌های برگرداند.

پس از مشورت و حداکثری لغتی که میان افسران یونانی رد و بدل شد، در آنها اختلاف افتاد. نیم‌های شب‌گریزی از آنها هماهنگی از افسران یونانی عکس به آیا از وست‌های پیش‌نشین می‌باشد. بقیه به‌همراه فرماندهان کلیه‌ها به‌بیان‌و‌برگرداند. روز دیگر چند افسر پارسی باردوگاه یونانیان وارد شد. افسران یونانی وارد مداوم‌های فراوان‌هایند و به‌آنان پیغام دادند که شاهنشاهان به‌آنان هیچ‌چیزی ندارند و مایل است که آنان نیز فکر ممکن‌ها را از سرربان بیرون کنند و بپائعت درآیند و اسلحه‌ها را تحول دهند. افسران یونانی گفتند: "ما از دیروز هیچ‌چیز نخورده‌ایم و گرسنه‌ایم. با پارسیان به‌آنان و عده‌های دادند که تا ساعتی دیگر از آنجا حرکت داده خواهد شد و خواربار در اختیار شان قرار خواهد گرفت. افسران یونانی گفتند که دیگر بفکر می‌دهند که سه‌ماشکسی نیستند، ولی در وضعی استند که تحول دادن سلسله‌دا رد را بصاحب خودشان نهی‌دانند و ترجیح‌می‌دهند که مسلح بمانند.

بندی‌ای نفوس و افسران پارسی یونانیان حرکت دادند و آنان را به‌جایی پرده کردند که چندین روستای آباد و پر بسته در کنار هم بوده، و می‌شد که رودخانه و گندم و خواربار وارد نماید از آنجا خروید. یونانیان به روز در این دشت مانند. روز چهارم چیت‌کرده و برازند شاه که سه افسر پارسی هماهنگی بودند باردوگاه یونانیان وارد شدند و افسران یونانی را طلبيدند. چیت‌کرده توسط مترجم خطاب به افسران چنین گفت:

من در کشور خدمت گذشته گاهی (اینهم) همسایگی شما یونانیان استم. من با خودم اندیشیدم که بهترین خدمتی که می‌توانم بشما همسایگان بکنم آن‌است که از شاهنشاه اجازه بگیرم تا شما را به‌سلاست بیونان برگردانم و اطمینان دارم که این کارم سپاسی شما و همه مرمود یونان را به‌دنبال خواهد داشت. با شایسته‌مکان درکرده‌می‌کنم بتوانم خواهش مرا بپذیرفته و به‌من اجازه داده است که این کار را انجام دهم ولی او می‌خواهد بدانند که شما چرا با وارد جنگ شده‌اید.

افسران یونانی از این خواستند که اندکی مهلت دهد تا یک‌دیگر مشورت کنند. پس از آن کلیه‌ای در هم‌نشینی سخن‌گوی افسران چنین گفت:

حقیقت آن است که ما نه قصد داشتیم که با شاهنشاه وارد جنگ شویم و نه می‌دانستیم.
کسی که کوردستان جنگ با شاهنشاهی است. کورش ما را طلبیده و وقتی به راه افتادیم نه برای بهانه‌ای می‌آورد و یا از مقصود یا هیچ گونه اطلاعی نداشتیم‌. جوان خویشن‌ن را با شاهنشاه رسیده‌بوده‌ی که شرافتی ماندنت خورش و فراری دوره‌ای‌ و از او حمایت کنید. اکنون کورش از جهان رفته است و ما نیز مخالفنی با شاهنشاه نداریم. اگر کسی بخواهد که به‌نازدیاب هم‌بسته که از خودمان دفاع کنید؛ ولی اگر کسی به‌نازدیاب کن نیکبختی‌ها بسی‌زنا پاسخ خواهیم داد.

چیزی‌پنج‌ پس از شنیدن سخنان کلیه رخوس گفت: «من می‌روم و نظر شما را به‌پیش‌گاه شاهنشاه می‌رسانم. شما تا برگشتی به همینجا بمانید. درباره‌ خواربار نیز من ترتیبی داده‌ام که به‌دست کافی به‌شما برسد و گسترش نمایید.»

چیزی‌پنج‌ رفت و سره روز دیگر برگشت و به‌فروشان بنیان گفت: «ترتیبی‌ بازگشتی شما به‌فروشان فراموش است. شما را از راهی‌هایی بی‌پیشان می‌پرم که خواربار کافی یافته می‌شود و شما نخواهید ماندند و او از شما می‌خواهم چنانچه جوان مداراً و عده‌ بدهید که در هیچ‌کدام از آبادی‌های سر راه‌تان به‌سفرک تبدیل و تجاوز به‌مردم نباشید و مردم هیچ روستایی را نآزار و در هیچ‌جا دزدی و راه‌زنی نکنید. اکنون من به‌نمی‌روم تا اسباب سفر را فراموش کنم. همینجا نمتنظم می‌بمانید.»

گریزی‌ونون افزوده که در این اثناء برادر آریاوندوش با کنده‌ن نزد بندی‌پایگان ایرانی بپرداخته‌اند و ضمن سرسخت‌آرای‌وش و همراهان ایرانی به‌گفتند که نزد‌شاهنشاه برای او و همراهان‌ش بادرمانی کرده‌اند و شاهنشاه از خطای هم‌شان درگذشته است و دیگر هیچ خطری آنها را تهدید نمی‌کند و آنها به‌توانند با خیال آسوده بنشری‌های خودشان برگردند. و در این ترتیب، همه‌ ایرانی به‌همراه هم‌دادند که همراه کورش کبیر بر ضد شاهنشاه شوری‌ده بودند نیز مورد بخشودگی شاهنشاه قرار گرفتند و بدریار خودشان برگشتند.

داستان بازگشت ده هزار مصدور بیشتر

بیشتر از سه هفته در زمین‌ پیرادشده بیان‌گذار نگاه داشته شدند؛ و در این مدت در جنگ روایی شدیدی بسیار می‌بودند. گریزی‌ونون نوشته که کسانی بی‌گفتند ایرانیان در حال کنده‌گلدان بی‌پرده استند تا هم‌مان را بکشدند و لاهه‌مان را در آن اندامزادن. کسانی به‌خودشان دل داری می‌دادند که بازگشتا اهل دروغ و دخمه‌نشین و اگر
قصیده کشتی ما را داشت می‌توانست که در همینجا لشکری بر سرمان بفرستد و همین و را
بکشند. کسانی نیز می‌گفتند که چگونه ممکن است بپما که با شاهنشاه وارد جنگ شده‌ایم
و ار وا چنین شکست خفته داده‌ایم اجازه داده شود که به سلامت بدهیارمان برگردیم و
به ریش او ببخشید!

یونانیان که خودفریبانه خودشان را پروزمند می‌پنداشتند نمی‌توانستند که
برگواری شاهنشاه را درک کنند. آنها رفتار شاهنشاه را با رفتار خودشان مقابله می‌کردند;
غافل از آن که شاهنشاهان ایران انسان‌پرور اند نه انسان ستم. شاهنشاهان ایران اگر جهانی را در فرمان خود داشتند بسپس این بزرگ‌مشیبا بود
که توسط آن اقوام جهان را رهمندند. هر چند بهداشت می‌توانست بدین‌سانیان خودشان کرده بودند.
دست این ایوانان مزدورانی پیچار دادند که به‌خاطر حمایت از هدف
کوروش بلکه به‌خاطر دریافت پول با یا همراهی کرده‌اند ترجمه داد که آنها را آزاد سازد و
به‌کمک ارتش در لیگی درآورند. شاهنشاه چندان با این یونانیان بزرگواری کرد که
حتی اجازه داده بود بندگی‌ای زارمان را با خودشان نگه‌دارند، و برای تحول دادن آنها
فشاری بدان‌ها وارد آوردند نشد.

سراجوی با چندین حزب، بزرگ‌ترین سربازی. چیترَفَرُنَد و اورونت آبپ (دامادهای شاه)
و چند افسر ایرانی با یک گروه اسپسوار مسلح در پیش‌ایش آنان بر راه افتادند.
آرایشوش و همراهانش نیز با آنها همراه شدند، و اردوی یونانیان دنبال آنها حمله کرد.
میسر حزب در جهت شرق بود. چیترَفرُنَد می‌خواست که آنها را از راه ماد و ارمنستان وارد
کنند و از آنجا به‌غرب اندازه برسانند.

چیترَفرُنَد و همراهانش از دجله گذشتند، و یونانیان در این سوی دجله اردو زدند. در
اینجا کسانی از یونانیان که ظاهر رقیب کلی ارخوس بودند برای چیترَفرُنَد خبر بردن که
برخی از افسران از جمله کلی ارخوس قصد دارند که پل‌روی دجله را منهدم کنند و
بگریزند. کلی ارخوس و چند تن از افسران یونانی را چیترَفرُنَد طلبید و همها را گرفته درنده کرد.

به‌باببی فرستاد تا شاهنشاه دربارشان تصمیم بگیرد.
اینها و فارادترین افسران یونانی به کوروش بودند و کلی ارخوس فرمانده هم‌مان
بود.

یونانیان با این پیش آمد به وحشت افتادند که مبادا شاهنشاه فرمان کشتار یم‌مان را
صدای کرده باشند و به روزدی لشکری بر سرکمان بفرستد تا هم را از دم تغییر گذاراند.

غروب آن روز هیچ کدام از باغبانان از شدته ناراحتی چیزی نخورندند، و هرکدام در جایی روی زمین نشسته بود و همگان در اندوه و سکوت بودند.

گزینندهون با چند تن از افسران یونانی کنکاش کرده‌گفت که اگر قرار است کسته شویم بهتر است که از تسلیم شدن بنشاهنشو خودداری و وزیر و دستکم با نیروهای اعزامی یا مقابله کنیم شاید خداوند به ما کمک کند و همچون چندرپتیوس (روز شکست سپاهیان کوروش) پیروزی نصیب جنگ. این افسران نیز با نظر ای یا موافقت کردن، و گزینندهون دیگر افسران را نیز گردد گفت که ایرانیان در سرزمینهای خدادادی شان از همه نعمت‌ها و ثروت‌ها برخوردار استند ولی یونانیان از همه چیز محرومند و حتا پول کافی برای تهیه خوراکی سفرمان در اختیار ندارند. و معلوم نیست که چگونه بتوانند راه دراز بازگشت به سرزمین‌خودمان را بپذیرند که با سوگندی که برای مأموران شاهنشاه خوردند که ایران ماهی‌ای سر راهمان دست بردارند، نه تنها معلوم نیست که چگونه بتوانند

پیوسته به پردازهای دست یابند.

گزینندهون در سخنانش کوشید که خودش را شایسته‌ترین کس برای در دست‌گرفتن خرمانده‌های یونانیان نشان دهد. او سرناج نظر افسران را جلب کرده‌که یونانیان را برای فرآیندآمده کند. او ضمن سخنانش گفت:

در این کشور پیمان‌ای همه نعمت‌های خدادادی فراوان است و ایرانیان در این همه ناز و نعمت غوطه‌ور اند و ما یونانیان در سرزمینهایم در تهیه کمی برای چارگی و سر می‌بایم. علتِ این امر نیز آن است که مردم یونان نمی‌خواهند که بهانه‌های سرزمین‌هایم بکچندند و در همانجا آشیان گریند. ما با یک بحر بیشتر شده باشند، بی‌پوستن برگردید و خبر پیروزی‌هایمان بر شاهنشاه ایران را برای همیشه‌مان بپریم. اکنون پول‌ی‌اندکی برای ما بقایی مانده است و این چیت‌قرار مو این جبروب می‌کند که خواربار مورد نیازمان را با یک پول بپریم. شکی نیست که اگر چنین باشد، همه اموالی که در اختیارم را در این سفر از دست خواهم داد. من ترجیح می‌دهم که بتوکه من خواستها و نشرهای چیت‌قرار را به‌گوشش در پیش گیرم و از جنگ‌های با اینها عرض بدل راه ندهید، و خواربار مورد نیازمان را به‌وجود باید از آبادهای سر راهمان بپریم آوریم تا جبروب نیاپشیم که پولمان را برای خریدن خواربار برپاکریم و دست خالی به‌میهمان برگردیم. ما اسب نداریم و جبروب این که پیاده با نیروهای شاهنشاه درگیر

شومی، ولی جوبدت با خدایان ایمان داریم. من بی‌قیدنی‌است که پرورزی با ما خواهد بود.
برای این که سبک‌بند شومی بهتر است که گریخته حمل بار را و نیز دیگر اثاثیه سنگین
و غیرضروری را بنمایند بخشیدم و فقط آن اندازه می‌اختاج با خودمان حمل کنیم که
بدان نیاز شدید داریم. با این وضع محیط که سریعتر حرکت کنیم، و اگر دشمن
بتعیضی توانسته خودتازد از چندگال او گریزیم، و اگر مجبور به مواجعه شومی بهتر بتوانیم که
مواجهه کنیم.

پیشنهادهای گریزیون مورد موافقت افراد قرار گرفت، و در سپیده‌م‌پس از
خوردن ناشت‌همه اشیا سنگین و غیر ضروری را با گاریپها بنمایند کشیدند و آماده گریختن
شدنند.

چیترفاوّتن با دیدن آن‌ها این‌ها آرت‌باد را که از یاران پیشین کوروش که چر د با بیست
سوار مسل تبارودی آن‌ها فرستاد. آرت‌باد با افسران یونانی که که آماده یا باشم گویم
که تصمیم دارم شما، را با یونان همراهی کنم. گریزیون گفت: «ما در حال حرکت‌ایم و اگر
شما می‌خواهید می‌توانید با ما باشید و ما را راه‌نیا کنید». آرت‌باد گفت: «شما اجازه
ندارید که به اجازه شاهنشاه از اینجا حرکت کنید». و لی وقتی دید که یونانیان مصمم
به حرکت‌اند، به سوارانش فرمان تیراندازی داد و آن‌ها را ترسانده متوسط کرد و بارداروی
چیترفاوّتن برگشت.

یونانیان آرونز نیز آن‌جا مانندند، و در پایان شب، پیش از سپیده‌م، با شتاب راه‌
گریز گرفتند تا پیش از آن که چیترفاوّتن خبر شده باشد از آن‌جا دور شده باشد. و لی به‌زودی
پک گریزیون دوست مورد از سواران به‌فرمانده آرت‌باد راه را بر آنها بستند و آنها را احاطه
کرده مجبور به متوسط کردند.

چیترفاوّتن فرمان نداشت که بایین یونانیان گردند بر سراند، ولی می‌دانست که اگر
بجاح خود رها شودن، با این شمار انتوه و شکم‌های گردنی، به آباده دست‌اندازی
می‌کند و تباهی به‌بار می‌آورد. این بود که می‌خواست آنها را با نظم و آرامش به‌بونوان
برگرداند.

اما یونانیان خیال دیگر داشتند و می‌خواستند که در راه‌شان آباده‌یا را تاراج کند و
با دست‌پر به‌گرد یونانیان برگرداند، و دست‌پری در جنگ با ایرانیان را با آب و
تاب برای هم‌مین‌فنان بازگویی کند. آن‌ها می‌دانستند که اگر همراه چیترفاوّتن باشد
نخواهند توانست که بی‌این‌امید جامه عمل بی‌پوشانند.
گزینفون برنامه‌ریزی کرده بود که بگریزنده و بنحصت آبادی‌هایی که برپیده هم آبادی را تاراج کنند و هم چند نتیجه از مردم آبادی را ایسر کرده به عنوان راهنما از آنها استفاده کنند. این چیزی بود که او شبیه پیش‌های با افسران پرستونی در میان نیوبه و گفتگو بود که آنها آبادی با آبادی چنین خواندن کرد تا میاننزدیک شوند: و افسران نیز با این برنامه موافقت کرده بودند.

با این حال نیم شب آن‌روز غروبی از یونانیان که گم‌جرأت تر از دیگران بودند به‌همراه یکی از افسران اشان از اندوده‌ها گریختند و چیترفرتی بیورستند. از این پس شمار یونانیان‌همراه گزینفون به‌همه‌هازار تن رسد. فرمانده یونانیان در میان گزینفون و یک افسر دیگر که از او ملکر می‌زود تقدیم شد.

اينها پيش از صبحانه دوم روز بعد با شتاف خواهان با راه افتادند و از یک شاخه دجله عبر کرده به ویرانیهای شهر آشوری نیوی رفسیدن. از آنجا نیز شتابان گذشتند، و در نیمه‌های روز چیترفرتی با او راه‌پیمایی آن‌ها نزدیک شد تا آنان را به بیم دارد و از فکر تجاوز به روش‌ها منصرف کند.

این‌گونه سفر دور و دراز یونانیان با پای پیاده و کوچ‌پیشی ادامه‌یافت بی‌آن که چیترفرتی از بیست روزی آنها جلو گرفت. مسير حرکت در کرانه‌های سرکه، جهت حرکت به‌سوی شمال بود. اردوی چیترفرتی اندکی دورتر از اردوی یونانیان به راه ادامه می‌داد، و یونانیان به بیم مور مورد حمله واقع شونده‌ها در حال آمادگی بودند. وقتی بیک آبادی نزدیک می‌شدند، سواران و تیراندانزان چیترفرتی به آن‌ها نزدیک می‌شدند تا آنان را به خودنورد که می‌بادا به‌فکر تاراج آبادی افتادند. این وضع در گیر کرده‌ها و تیراندان‌های متقابل را باعث می‌شد؛ و یونانیان تن‌توانستند که دست به تاراج بزنند.

پس از هر راهپیمایی طولانی مدت سه روز در دشتی کنار بک آبادی که استراحت می‌کردند، به یونانیان اجازه دادند که برای خریدن خواربار وارد مزرعه و باغ‌ها شونند، و دیگرباره راه‌شان را در پشت می‌گرفتند.

نوشته‌های گزینفون نشان می‌دهد که همه روساتهای سراه‌نشان در قرن شرقي گونونی - بسیار سرسیزت و آبادتر از آبادی‌های یونان بودند، و محصولات گونه‌گون در همه جا به وفوری پرفت می‌شد، و در آبادی‌ها می‌توانستند شراب بپر براد اندازه که دلشان بخواهد نبی‌بند کند. گاه نیز دسته‌ها از یونانیان در تاریکسی شب از فرائصی استفاده می‌کردند و برای دزدی وارد یک رودستایی می‌شدند. ولی اینها - در بیشتر موارد - در تعقیب و تیراندازی
سواران چیتفرقن بركةشت می‌رفتند.

یونانیان از این وضع به‌شت خسته شده بودند و تصمیم داشتند که به‌هر ترتیبی که باشد از چیتفرقن بگریزند. آنها شیب چند نفر از بریگ روسیه فرستادند و دو تا از مردان روسیه را بردند و باردوگاهشان را بردند و از آنها درباره راهها چیزی گوش شدند. سرانجام دانستند که در سمت غرب آنها که منطقه کوهستانی است سرزمین قوم گردخ است و در مسیرهای کوهستانی این منطقه هیچ بادگانی دیار نیست و نیروهای نظامی وجود ندارند. آنها دانستند که راو رسیدن به اینجا از این کوهستان می‌گذرد؛ چنان‌که آباد و ثروت‌مند ارمنستان که بخشی از قلمرو شهیاری اورواوآسیم (داماد شاهنشاه) است در شمال این سرزمین واقع است؛ ولی ارمنستان را می‌شود که مسیری بی‌زیستگی پرآب و از آنجا بالا رفته.

دو فرانک‌های این مزدوران فراري پس از آن که این آگاهیها را به‌دست آوردند تصمیم گرفتند که جمع پرانتشان را به‌رون کوه‌هایی کردستان بگریزند. در نیمه‌ای‌یا شب در سکوت کامل بسوی کوهستان به راه افتادند. برای سواران ایرانی امکان دبیل کردن این پیادگان در کوهستان‌ها امکان نداشت، و آنها به‌حال خود‌ها را ششند. یونانی‌ها بامداد روز بعد بریگ روسیه نزدیک شدند. مردم روسیه از بین آنها روسیت را را کرده‌با زن و فرزندانشان به‌کوه‌ها پناه بردند. یونانیان وارد روسیه شدند و خواربار بسیاری یافته‌ی تاریخ کردند.

گریختند از شروت‌های بودن این روسیان کردستان خبری می‌دهد که در خانه‌ها ظروف برونتزی بسیاری وجود داشت ولی یونانیان نمی‌توانستند که آنها را با خودشان ببرند زیرا بیرا کافی بار پشتشانن حمل می‌کردند.

وقتی یونانیان مشغول تاریکی‌گری در خانه‌ها بودند کرده‌ها برمی‌گشتند و به‌آنان حمل‌بر

شه شماری را کشتند و شماری را نیز ممکن کردند و لی‌چون تعدادشان اندک بود نتوانستند یونانیان را را روسیه بیانه بپردازند. یونانیان نمی‌توانستند که دو نفر از آنها را اسر کند. معلوم نیست که آنان چند تن از کرده‌ها را کشتند. یونانیان شب را در عاقبت‌های گرفتن و بامداد روز بعد از روسیه بیدرند مشندا بسیاری راهنمایی اسیر به راه‌های آدامه‌ی دهند. سپس به یک گنگ کوهستانی با گروهی از مردان محض گردرگ روانو شدند که به‌پیکار‌های این‌ها آمدند بودند، و پس از یک درگیری کوتاه دو تا از پرتینی افسران یونانی برمی‌گشتند و آنها به‌آنان خانه‌ی زخمی شدند، ولی توانستند که از کرده‌ها بگریزند در حالی که لاش‌های کشتگانشان را در پشت‌های سرشان رها کرده بودند. آنها از یکی از کرده‌ها اسیر که در روسیه‌
قبلی گرفت بودند درباره راه‌ها جویا شدند؛ او گفت که راه‌ها را نمی‌شناسید. او را به‌سختی شکنجه کردند و پاسخی نگرفتند. کرد بیچاره را چندان بی‌پاسخ گرفتند شکنجه کردند تا جان داد. سرانجام گرد دیگر در زیر شکنجه حاضر شد که مسیر را بآنها نشان دهد و بگوید که آبادی بعدی در چه مسافتی واقع شده است.
از اینجا ببعد داستان برخورد به پی‌درب تروستاشان کرد در گلگاه‌های کوهستانی با یونانیان و گریفون با آب و تاب بسیار بازگویی می‌کنند، که در همه موارد البته به‌فضل شمار بسیارشان بر کردیا پیروز می‌شند، آبادی‌ها را تاراج می‌کردن.
نوشته‌های گریفون به با آب و تاب بسیار همراه است حکایت غارتهای دائمی این یونانیان در رستاهای سر راه‌بان است و از رشته‌شناسی که به‌همگام تاراج کردن رسته‌های کوچک و به دفاع از خود نشان داده بوده‌اند هدایت می‌دهند، و این کارها را فتوحات یونانیان در ایران می‌شمارند. حکایات که شدن یونانیان بددست کرده‌نیز بارها تکرار شده است، که نشان می‌دهد برحگم شمار اسپانو یونانیان باز و رستاهان دلار در کرد با شمار اندکشان همواره در گلگاه‌ها راه را با آنها می‌پسته و به‌پیکار آنها می‌رفته‌اند.
به‌همین سبب بوده که گریفون در عین لایه‌گریف اسپانو به دوباره رشادت‌ارین یونانیان دارد نتوانسته است که از ستایش دلاروی رستاشان گرد خودداری ورزد. حاکا نوشته که این کردها چنان دلار استند که ارتش ایران نتوانسته که آنها را باطاطع شاهنشاه بکشاند و از آنها بچه بگیرد.
البته کرده‌ایا ایرانی و بخشی از ملت ایران بوده‌اند، ولی به‌هرحال سخن‌گریفون نشان‌گر رشدش شگفت‌آور کرده است، و او باربار از مبارزه کرده‌ها در فلاخاندزی و تیراندازی سخت می‌گوید. در یک مورد نیز سخت از شکست‌این یونانیان در نزدیکی یک روستا و کشته شدند چند تن از آنها است. او نوشته که در اینجا یونانیان مجبور شدند که توسط یک مترمن به کرده‌ها مذاکره کنند و از کرده‌ها خواستار صلح شوند و اجازه یابند که با امتیاز از آن مسیر بگذرند. نیز، آنها از کرده‌ها تقدیم کردن که اجسام کشتن یونانی را به‌آنان بازدهند و متقابل تعهد سیرند که از این پس به‌فکر دست‌اندازی با خانه‌های مردم آبادی‌های سر راه‌بان ناهفته‌اند.
تصور‌ی این که ده‌هزار سرباز و وزده‌ی از مردم یک گرفت بسیار شکست خورده و کشته داده باشند و مجبور شده باشند که با آنها وارد مذاکره برای صلح شوند و تعهد سیرند که دیگر به‌جایی دست‌اندازی نکنند، واقعاً نشان‌گر رشدات کرده‌های میهن‌پرست است که در
چندصد مرداً باینها روی نشده و آنها را شکست داده‌اند.

مزدروان یونانی، تاراج کنان و دفاع کنان از کوهستان‌های کردستان گذشته وارد خاک

اردستان شدند.

سزمن اردستان از جنوب دیاربکر، کنونی آغاز می‌شود، و رودخانه‌ی نقطه‌ی مرزی

ماد (کردستان) و اردستان را تعیین می‌کرد، و از اینجا بود که منطقه‌ی کوهستانی بپایان

می‌رسید.

در اینجا بود که یونانیان پس از روزها راهپیمایی در مسیرهای سخت گذر کوهستانی

که همواره در حال دویدن بودند، نفس راحتی کشیدند و با استراحت برداشته‌اند. آنها آن روز

در آنجا ماندند و چند کس را بهدورپر گسل کردستان تا جانی کم عمق از رودخانه را بیابند

که عبور از آن آسان باشد و در تاریکی شب از آنجا عبور کنند. روز دیگر باز با یک گروه از

کردان مسلح روبرو شدند که از پشت سرشار فرازیده به آنها حمله‌ی شدند و چند یونانی

را زخمی کردند؛ ولی آنها توانستند که گریخته از رودخانه گذشته وارد خاک اردستان

شوند.

آنها پس از فرسنگها راهپیمایی بیپک روستای بزرگ و آباد رسیدند که گریزون

نوشته‌گان شهریاری در آنجا از دور بچشم می‌خورد. این نخستین آبادی اردستان در

جنوب دیاربکر وان بود. از برخوردار یونانیان با نیروهای ایرانی در اینجا خبری بهدست

داده نشد است، ولی گریزون نوشتی که دو روز بعد در کتاب‌یک روستا که بسیاری بود

یک گروه مسلح بچومن امددند و خواستند که ناپذیرفته یونانیان مذاکره‌کنند. نماینده

یونانیان به فرمانده آن گروه گفت که قصدشان گذشته از این منطقه است و تفاضا دارند که

اجازه یا باید خواهربرای لازم را بهدست آوردند. به آنها این اجازه داده شد، و یونانیان در زمینی

که جزو اردستان غربی بود مسیرزبان را دنبال کردند. طبیعی بود که در کنین نقاطی

نیروهای ایرانی چندان زیاد نبودند، زیرا هیچ‌گاه ضرورت دفاع از این سرزمینها در بربر

هیچ نیروی مهیجی احساس نشد. به‌هتسی بود قرارگاه‌های کوچک بود که دسته‌ای

انظارمی ببخار حفظ امینیت جاده‌های میان شیرین و میان روستاها در آنها مستقر بودند. و

طبیعی بود که چنین دسته‌های نوان قابلی با نیروی بزرگ دهزار مردم یونانیان را

نداشتند، و نمی‌توانستند که در برابر آنها از روستاها حمایت کنند. یونانیان قصد غارت

روستاهای را داشتند. زمستان بود و برف باری نیز شروع شده بود، و آنها مجبور بودند که وارد

روستاها شوند و در خانه‌ها پناه گیرند. درنتیجه، فساد و تباش در روستاها توسط یونانیان


شاهنشاهی هخامنشی

اردشیر دوم و شوروش کوروش کهتر
امری گریزناپذیر و غیر قابل دفاع بود.

بونیتانیان که ماهیابا بود از زن دور بودند طبیعی بود که به زنان و دختران و پسران روستاهای تجاوز کنند، و این‌ها اموری بود که از این‌ها به‌ره اتفاق افتاد. تنها کاری که روستاهای نیز به‌ره می‌توانستند بکنند آن بود که شبه‌ها در مسیر این گروه آتش می‌افروختند تا روستاهایی را از وجود خطر آگاه کنند تا به‌ره می‌توانند و فرزندان و اموال کم‌وزن و پرها را به‌چاه‌ای امن بپرند تا دست بونیتانیان به‌آنها نرسد. طبیعی بود که مردان هر روستا از روستاهان دفاع کنند، ولی این نیز طبیعی بود که در برابر انبوه بونیتانیان شکست بخورند.

هرگاه هم بونیتانیان به‌جایی می‌رسیدند که احساس می‌کردند نیرویی قابل توجیه مستقر است، آن‌گونه که گریزناپذیر نوشته‌است، به‌دروغ می‌گفتند که به‌فوران‌شان شاهنشاگی گسیل شده‌اند و در حال گذر کردن از منطقه بسی‌سوی لیدی استند.

نکته قابل توجه برای ما در نوشته‌های گریزناپذیر آن است که در روستاهای ارمنستان غربی مارمر داباسی می‌دانستند و مترم بونیتانیان حتی‌جا با زنان و کودکان روستاها به‌زبان پارسی سخن می‌گفت.

این امر نشان می‌دهد که در آن زمان هنوز زبان آریایی پارسی‌بیار و از هم دور نشده بود و به‌جهت چندان به‌هم نزدیک بودند که آریایی‌های دیگر منطقه می‌توانستند به‌زبان مادری و پارسی سخن بگویند. نکته دیگر آن که مردم ارمنستان غربی میترپست (میتراپست) بودند.

بونیتانیان به‌این ترتیب به راهنمایی اسیران روستایی از مناطق کم‌جمعیت و دور از خطر و دور از شهرها می‌گشتند و به‌راهشان ادامه دادند. آن‌ها به‌هر روستایی که می‌رسیدند دست برگزار و تجاوز ناموسی می‌زدند و دخدا را اسیر می‌کردند تا راهنمایی‌هاشان باشد.

گریزناپذیر افزوده‌که در برخی از روزها باده‌ها بسیار سرد شمایی آغاز شد و برف‌های سنگین‌یار یاریدن گرفت، و بونیتانیان برای خیاب توانای شمایی قربانی دادند تا توانا را آرام بدارد و به‌آنها آسیب نرساند.

سرانجام، بونیتانیان پس از مشقات‌های بسیار به‌ترویژنون (اکنون طرابزون) در کرانه جنوبی دریای سیاه رسیدند. این بک منطقه بونیتانی نشین و همکاران آنها بود. آنها در روستاهای شمایی سرزمین کولخیدها که در همسایگی ترویژنون واقع شده بود بار افکندند و یک‌ماه در این سرزمین ساکن بود و برخی از روستاهای تاریخ کردند، و اموال تاراج کردند و در بازارهای تراپیژزون فروخته به‌پول تبیل کردند، و آماده شدند که از راه دریای سیاه
بیویون برگردند. آنها شمار بسیاری زن و دختر و کودک را نیز از روستاهای روده بودند تا
برعکس این اتفاق و پس از پیروزی بر شاهنشاه
برغیتیم گرفته‌اند.

اکنون از مجموعه ده‌هزار تنی که راه گیری گرفته بودند ۸۶۰۰ تن زنده مانده بودند؛ و
۱۴۰۰ تن در این راه در حال کشته گردیده بودند که شماری از آنها در راه مرده بودند و
شماری در حین دست‌برد به روستاهایی در راه شده‌اند که شده‌اند.

کشتی بی‌تعداد ویژه‌ی اینه در دسترس نبود؛ لذا بخشی از آنها که نیاز دارند تر
با بیمار بودند توسط چند کشتی از راه دریا به‌وسیله‌ی فرستاده شده‌اند، و بقیه جازه کرده را
گرفته و دیگری غرب بر راه افتادند.

پس از یک راه‌پیمایی چند روزه با آنها به‌وسیله‌ی آبادی‌ی بی‌ویونی نشین در کرانه‌ی
سیاه رسدند. بزرگ‌اند آبادی‌ی برای کسانی که آنها و در آنان ماندن از شرق شان نمایندگانی
را به نزدیکی فرستادند و زبان دادند که هداپا و خواربار به آنها بدهند.

اینها چند روز در این نقطه با دست‌پرداخته، و یکی دوتا از روستاهای
اطراف را غارت کرده‌اند. سرانجام با کشتی‌بانی که بی‌ویونی نمی‌محورانده فرآم آوردند
بوسیله غرب بر راه افتادند و چند روز دیگر در کنار یکی از شهرهای بزرگ بی‌ویونی نشین
کرانه جنوبی دریا سیاه لنج انداختند. در اینجا پیادگان نیز به آنها رسیدند و پیوستند.

اکنون که از خطرها رسته بودند و خودشان را در نزدیک‌هیپای کشور خوشی احساس
می‌کردند به‌سوی عادت دیری‌هانه‌ی برگشته، و بر سر مسائل فرمان‌دهی در میانشان
جدال افتاده‌گونه و فرمان‌دهدی به‌روز برکنار شدند، و هر دسته از بی‌ویونی‌اش در هر
شهری که بودند برای خودشان فرمان‌دهدی تجربه‌کنند، و به‌چندین دسته در سه
احفادهه تقصیم شدند. دو گروه (اتحادیه) هرکدام جدایی‌نامه‌ای از راه دریا، و یک گروه از راه
خوشی از مسیران ادامه دادند.

ادامه داستان سفر اینه همچنان داستانی دست‌برد به‌وسیله‌ی بی‌ویونی نشینی و
به‌دست سر راه و تاراج اممال مدرن روستاهای توسط هرکدام از این سگره به‌طور
جدایی‌انجام می‌گرفت؛ و گاه برای تاراج یک آبادی برقدرت به یک همکاری می‌کردند، و
سرانجام مجزی از شان که به‌فرماه اول برگشته در یک گروه بمانند تا به‌پردازند بی‌آبادی‌ها
دست‌برد بودند. در یک مورد نیز که یک گروه دو هزار مره‌ در کرانه شمال غرب امتدالی
برای دست‌برد به‌وسیله‌ی آبادی رفتند ۵۰۰ تن‌ شان کشته شدند.
شانه‌ای هم‌اندیشی

زمانی که در کرانه غربی اناتوئی آماده بودند که با کشتی بخار خانه‌ای برهگ‌دهند، تن از آنها زنده مانده بودند. در اینجا سی‌سی‌پرداز (اسپیتسردان) حاکم شیری که اکنون سپاه‌دار نام دارد بی‌پی افسر بلندپایه ارتش بناه فرمان‌بزاره ماموریت داد که این بی‌پی بزرگی بسیاری یونانیان را با کشتی بمب‌بستیم. (اکنون استانبول) بفرستند. فرمان‌بزاره یک افسر نیروی دریایی ایران که از مردم بمب‌بستیم بود را بین ندیدن یونانیان فرستاد و این مرد بنا بر فرمان یونانی خبر داد که کشتی‌های حکتیان فراهم است. او بی‌پی بزرگی گفت که از نظر دولت ایران آنها هنوز در دیوار ایران اند و وقتی بمب‌بستیم بررسی ماه‌هایی رسیده اینها را خواهد پرداخت.

یونانی بخشی از تراکم و در قلمرو شانه‌ای بود.

داستان فرار ده هزار یونانی را گزینه‌های آپ و تاب بسیار کر گرفته‌گوی و لاف‌زینی سراسر آن را پر کرده به‌تحریک درآورده است و چنان نوشته شده که خوانندگان احساس می‌کنند او می‌خواست آنها همچون داستان امپراطوران خودمان برای کسانی بخوانند که هرچه بی‌پی برایان لذت آور باشد بی‌پی پول و جایه بجا بی‌پی بردند. ما وقتی این داستان را می‌خوانیم بی‌پی بی‌پای امپراطوران و بدون گفتگو می‌افتد.

ولی در عین حال، در غیاب نوشته‌های دیگر، تاریخی مربوط به این دوران، و بحکم آن که در پی‌بان کشف کنیه نعمت است، هنری نگار گزینه‌های برای ما یک منبع به‌ساز ارتباطی بی‌پانستی به‌سانه می‌رود و ما باید از این مزدور برگ و این فیلسوف یونانی شاگرد سقراط و هم‌درس افلاطون سپاس گزار باشیم که بخشی از رخدادهای تاریخی ما را در لابی‌های لاف‌زینی و گرف‌گیری‌های به‌سمت تحریک درآورده و برای ما برداشته است تا ما امروز بدانیم که ایران ما در آن روزگار چه وضعی داشته و نبود قدرت برای دست‌بی‌ای مشابه و تخت بی‌پای شکل بوده است. بعلاوه، آگاهی‌هایی که در درباره روزنامه‌های کردستان در اختیار ما می‌نیم نشان می‌دهد که در کردستان آن‌روزگار از کردستان امروز بسیار سرسپر در آبادتر و پرتنم تر بوده است، تا جانی که می‌پیشیم گزینه‌های از این که این روزنامه‌ها از شهره‌های یونانی نیز آبادتر استند ابزار شگفتی‌ی را کنن.

شخصیت آردشیر دور

آردشیر دور مردم زیرک و در عین حال بزرگ‌مانند بود. او پس از شکست کوروش که بر سپاه‌های را تعقیب نکرد، مزدوران یونانی را نیز مورد بخشایش قرار داد تا بدیار
خودشان بدرصدن، حَتَّا برخی از افسران خودشان را که در حین جنگ از او جدا شده بکورش پیوسته بودند با بزرگواری بخشود؛ و آن عده از بلندپایگان که نهانی از کوروش که هوا از کرده بودند، را با کیفرهای قابل تحمل هصدار داد. ازجمله اینها یکی هارپاگ، شهیریار ماد و از قوم‌ماد بود که با کوروش که دست استقلال از مícioسیک و گویا کیفر هارپاگ چنین مقرر شد که یک روسی بابلی را برتحیه بر دوش بنشاند و برکوز تمام در خیابان‌های بابل بگردد، تنها مردم او را بپرستند.

گزارش‌هایی که پلوتارک از نوشته‌های یونانی‌ها بیش از خودش درباره آردمشیر دوم آورده است، نشان می‌دهد که آردمشیر دوم شاهنشاهی مادی‌بوده و دادگیر بوده است. پلوتارک نوشته که روزی از آردمشیر دوم در حین شکار یا سرکشی با وضوح رعایا از گزارش‌های از کنار دهی می‌گنشت. در آن‌زمان مرسوم بود که وقتی شاهنشاه بی‌پی آبادی‌نیز ندیده می‌شد، مردم آبادی بپیشواز مرفتند و برای هدایای و پیشکش‌ها بودند. مرد مستنده تیزی دستی که از آن آبادی بود و چیزی برای پیشکش که نداشت بکنار جوی آبی رفته که وزن‌شکسته‌تری آب بگرفته برند شاهنشاه رفت. آن را از آبی بشاهمشاه بیدر کرد و گفت که جز این بچه‌ی دسترسی نداشت، شاهنشاهرا پیشک که این مرد ساده و تنگ‌دست خوش آمد و فرمود تا جام زرینی پر از پول زر با هدیه‌ی شاهی دادند.

این داستان تا دو هزار سال بعد هم در میان اقوام خاورمیانه‌ای برسر زبان‌ها بود و آن را بی‌پیک شاه نیک سیرت ناشناخته نسبت می‌دادند. مولوی بلخی نیز در کتاب مشوی شیامان داشته است. آن‌را بگونه‌ای بازسروده، وی بخیه‌ی بی نام عرب عباسی نسبت داده است.

دلایلی که پلوتارک، این شهبانو بر گردانه اطاق‌کشیدار بردیدار سوار می‌شد و در کوهچه‌های شهر می‌گذشت و بدامور مردم سرکشی می‌کرد و مردم می‌توانستند که از نزدیک بایگفتگو کندند و عرایضشان را بدوا برسانند.

1. پلوتارک، آردمشیر. ۱۴.
2. همان، ۳.
3. همان، ۴.
شاهنشاهی هخامنشی

ارشدری دوم و شورش کوروش کبیر

در زمان ارشدری دوم تحول بزرگی در دین دربار شاهنشاهی پدید آمد و پرستش اناهیم و میتر در کنار اهورامزدا مرسوم شد. کم یک معاشاره بازگشت به دین کهن ایرانیان بود و خبر از آن می‌دهد که مغازه مذاهب ناهیدی و مهری نفوذ بسیار زیادی در دربار شاهنشاه داشته‌اند.

شاید آن نسخه‌ای اوستا که میتر و اناهیم را تا مقام الوهیت بی‌بالا برده‌اند در پادشاهی ارشدری دوم توسط همین مغان باواستایان کهن ازروده شده باشد. ارشدری دوم در نوشته‌نی به‌معنای نوسازی کاخ شوش (کاخی که داریوش بزرگ ساخته‌بود) به‌ویژه در این می‌گوید:

سخن ارشدری شاه. ببارای اهورامزدا این است کاخ هدیش که من در زندگی خویش همچون پردیسی بنای کردم. اهورامزدا و اناهیم و میتر مرا و این کاخ هدیش را از هر گردی محفوظ بدارند.

او فرمود تا پیکره‌های مرمتی اناهیم را در نقاط سیاسی از کشور پناروس، از جمله در استخر و بابل و شوش و همدان و باختری و دمشق و ساردوپس پرا داشتند. این پیکره‌ها که در کنار رودها برای شده بودند دوشیزه‌ها بلندبالا و کم‌باریک با پستانهای باراده را نشان می‌دادند که تاجی زرین بر سر دارد و صد ستاره هشت پر لاجورد با نوارهای زرین در اطراف تاجش آویزان‌اند، گوشواره زرین جوهرنشان در گوش و گردن بند زرین گردن سفید درخشان دارد، جامه زریفت درخشانه بر تن و گفتم زرین در پا دارد، کمرنشش را بگینگی بسته است تا پستانهای باراده‌ها هرچه خوش نماید جلوه کند. دست‌شیر برهم در دست دارد که نشانه پرستش‌گی اهورامزدا است. بازوان و سیستم سپیده از دور هریا است، و انگشتانش همچون بلور می‌درخشند. او زیبایی‌ترین دوستیده‌ی جهان است با موهایی که همچون آبشار تا کمرگاهش افتاده است. بر روی گردونه‌های ایستاده‌است که چهار اسب سفید آن را می‌کشد.

این وصفی است که بر بندگان‌اش بر پیش‌ها از اناهیم، شده است. شاید این یافت را در همان زمان ارشدری دوم نوشته باشد که این پیکره‌ها بفرمان او در کشور پناروس خاموشی برپا می‌شود؛ پیکره‌هایی که نشان از زیرایپرستی واقعی ذهن ایرانی دارد؛ ذهنی که برآمده از آموزه‌های دین ایرانی بود که زیبایی را در همه جلوه‌هاش می‌ستود و اهورامزدا را آموزیده بود.
روابط یونان با ایران در زمان آرشیپری دوم
پس از کوروش که پیروی هبرنیه این میدان را به قلمرو چیترفونه افزوده شد، او در سارسیست
مستقر شد. لیکی که تا کنون شهریار خاص خودش را داشت (که آذرخان مهیم چیترفونه
بود) از این پس همچون یکی از استان‌های تابع لیدی برآمد.
فرمانده نیروی دریایی ایران در دریای ایزه و آبهای جنوبی انتویلی نیز چیترفونه پر
که شهریار بیزانی و تراکیون نیز داشت، و معاون او ساتی پرژن بود که در ایونی استقرار
داشت.
ناوخدای ناهوای ایران در دریای ایزه نیز در این زمان یک ناوخدای آنی نیز نام کونون بود که زیر دست یک افسر پارسی برای دریاسالار سپری‌زادات (سپرداد) انجام
وظیفه می‌کرد.
فرمان‌زاویه پس از پاگسترا از سفری که برای مشورت با شاهزاده در امور یونان با ایران
رفته بود ۵۰۰ یونانی به همراه آورد و به سپریزادات و کونون فرمانده که به جزیره کوپروس
قبرس) برود و دست به کار ساختن چندین ناو جنگی برای تقویت نیروی دریایی ایران در
شمال مدیترانه شود.
شوره استقلال طلبانه مصر که بالاتری بیان اشاره کردم، در میان گرفتاری‌های دربار
ایران کاملاً شده بود، می‌دارست خوشی را زیر حاکمیت یک فرعون نوین باریکیت به
بود، و شاهنشاه تصمیم داشت که برای پاگسترا مصر از راه زمین و دریا لشکر کشی کند، و
این را پانئون به خواهی خواند.
در آغاز سده چهارم پم وابستگی آن از دریای ایران به هر زمان دیگری بود، و این
وابستگی که در روابط با قدیمی‌ترهای روزافزون اسپاربد صورت گرفته بود سبب رنجش
اسپاربد از ایران شد، زیرا آن دوباره فرست دهی یافته بود که قدیم خوشی را بازیابد. فرعون
نوسنگی مصر نیز که از این وضع خبر یافته بود این واقعه یونان را بر ایران
آشفته سازد و نیروی ایران را در گذشته مشکلات یونان کند، با سران اسپاربد در ارتباط شد و
۵۰۰ هزار پیمانه غله و ساز و پرگ دش ناگی اسپاربد شاه اسپاربد فرستاد وا و ای با گالیک
تا جزایر همسایه وال بررسید ایران بشورند. هدف فرعون آن فرمان یک نیروی نظامی ایران در
ارتش دروم و شورش کوروش که‌ب‌ت‌و
بونان مشغول شود و شاهنشاه فرصت نیابید که بعمل لشکرکشی کند.
اما هرچه که فرعون برای اسپارت فرستاده بود در نزدیکی رودس توسط کونون مصادره شده تحول کارگزاران ایران در آپیپه‌ی شد. آن‌ها‌ها با این اقدام‌نخان دادند که بیش از اسپارت به شاهنشاه وفادار اند.
تبس و ارگوس و کورنت در یونان اروپایی که هم‌هیمان آن ات می‌بودند برای آن‌که اطاعت‌دان از ایران استوارتر شود فردوزا بازو پنجه‌ی قنطور زر توسط بک افسر اهل رودس برای سران شاهنشاه و آن‌ها با شادلی، این هدیه‌ی بزرگ شاهنشاه را پذیرفتند.
به‌طوری‌که فرمان پردازی آن از شاهنشاه مبلغ پنجه‌ی قنطور زر بدهست کنون در اختیار سران آن‌نیاً شد تن دیواره‌ی دفاعی آن‌را نمی‌سازی کنند. عنايت به آن‌نیاً چندان بود که سربازان یونانی نیروی درباری‌ای ایران در درباری‌ای‌ی که فرمان فرستاده‌شده که برای کمک به نمی‌سازی دیواره‌ی آن‌ها برون‌رود (سال ۲۹۶ پم).
به‌سبب سیاست‌هایی داشت پردازه‌ی چیترفرن دیوانگی‌ی آن‌تی اپی‌ایان هر روز بیشتر می‌شد.
چیترفرن در سال ۲۹۶ از دینا رفت و چرپه‌یاژوه که تا این‌هم‌نام شهریار ایران‌ستان غربی بود بچای ای و بساردیس گسیل شد. برای شهریاری ایران‌ستان نزیک بزرگ‌زاده باخته‌ی‌بنام (اورونتآسپ) فرستاده‌شده که شوهر دختر شاهنشاه بود (شوهر رودگونه).
قلمان داد. فرمان روابط‌ی اورونتآسپ نمی‌شه شرقبی‌ی انتوانلی بود و کیلیک‌نیز در درون قلمرو او قرار داشت. به‌زودی در جلسه‌ی که شرکت سران دعوت‌شده‌هیما شهریار یونان اروپایی در حضور تری‌یاژوه - نام‌نامه‌ی شاهنشاه. در ساردیس تشکیل شد، فرمان‌نامه شاهنشاه قرائت شد که در آن بر استقلال آن‌نیا و اسپارت و دوستی آن‌ها با دوستی‌ایان تأکید و رفته‌بود.
در سال ۳۸۷ پک‌هاین بلندپایه‌ای از سران شهریار یونان اروپایی‌هی‌ها تری‌یاژوه به ایران رفتند تا در شوش به حضور شاهنشاه برساند. شاهنشاه این هیهات‌را با اعانت و نوازش بسیار پذیرفت. یک‌سال بعد دیگر باره‌ی جلسه‌ی‌تا شرکت هم‌هیا سران یونان اروپایی در ساردیس در حضور تری‌یاژوه تشکیل شد و متن فرمان‌نامه شاهنشاه براایان‌خوانه‌هشک برد. بر سلطه‌ی کامل ایران بر منطقه‌ی نیز به رسمیت‌شناسد، خودمختاری‌هیما شهریار یونان تأکید داشت. سران یونان با متن فرمان توافق کامل نمودند.
یونانیان این فرمان‌نامه را - با افتخار - «صلح شاه» نامیدند. ولی این (صلح شاه)
عملاً بمعنای حق مداخله کارگزاران ایران در همه شهرهای یونان اروپایی بود.

اومستد پس از ذکر این رخدادها چنین می‌نویسد:

یونانیان اروپا حق مداخله پاریسیان را در کارهایی که صرفاً اروپایی بود پذیرفتند بودند که خطرناکترین پیشینه برای آینده نزدیک بود. آرشید ی کان در قبیل خودستانی کند که آنجایی که داریوش فکر کرده و خشیارش درمانده شده بودند او کامیاب شده بود.

دهبهای سخاوت مندانه‌ی که شاهنشاه ارشید بهسرا یونانی‌اروپایی می‌کرد دهان همه‌شان را شیرین کرد به بود. روابط یونان اروپایی و ایجاد آن این امپراتور با ایران در تمام دورانسلطنت آرشید دوم پاریسیان کنده. درخشنم تمدن یونانی که ما در تاریخ می‌خوانیم نیز مربوط به مهمین دوران است. امپراتور و آرشید که سیاست‌های ارشید دوم در یونان اروپایی برقیار کرده بود باعث شکوفایی‌ایبین تمدن شده بود.

مصر در زمان آرشید دوم

شورش مصر که بالاتر بان آشده رفت در میان گرفتاری‌های ارشید دوم با برادرش کورش که چرخ و پی آمده‌ی آن بکامیابی رسیده و رهبر شورش که نامش را آمریتابوس نوشته‌اند خاندان بیست و هفتم فرمان را تشکیل داده بود (خاندان بیست و هفتم از کام بوچین غدیر دوم) ولي آمریتابوس با یک رقیب قدرتمند مصربنام

نیافته‌اوروت» مواجه شد که نیافته‌روم خودش مدعی تاج و تخت مصر بود. جنگ داخلی مصر که میان این دو رقیب به راه افتاد به انتظار آمریتابوس و پیروی نیافته‌اوروت انجامید که خاندان بیست و هفتم فرعون را یا بایگانی کرد (حوایی سال ۳۹۸). تکیه عده‌های هردوی اینها بر روی مزدور یونانی و لیبیایی بود که تا پیش از آن در سپاه ایران در مصر خدمت می‌کرده. برای ما مشخص نیست که این دو مدعی فرعونی در میان کاهن‌ان و بومیان مصر تا چه پایه حمایت داشته‌اند.

نیافته‌اوروت نیز سلطنتش جنده دیربا نبود و در سال ۳۹۳ درگذشت با از میان برداشته شد و برادرش احوروس بر جایش نشست.
هر سه فرعونان پادشاهه با ایرانیان مصر خوشرفتاری کردن تا آنها را در بی عملی بدارند و در سر فرصت به آنها بپردازند.

وی اکنون که به نظر می‌رسد سلطه ایرانیان از مصر و بریشده شده است رقیبان قدرتی مسری از خاندان‌نامی فرعونان کیان از هر سو سر برآوردن، و هرگذاننامان مانع از قدرتی گرفتن واقعی کسی می‌شدند که بر مسند فرعونی تکه می‌زد. لذا در سرای این سالا که مورد گفته‌گویان است اوضاع مصر بهشت آشیفته بود. علت این امر نیز آن بود که هرک فرعون می‌شد می‌خواست که خدا خودش را خدای برآوری بزیرگ مصر کند، و با مخالفت کاهنان معاید خداانان دیگر روبه‌رو می‌شد.

این را نیز ناگفته نگذرم که فرعونان سه‌گانه پادشاهه هرگذاننامان تا پیش از آن که فرعون شوند کاهن بزیرگ یکی از معاید بود و مقام فرعونی که می‌یافت ناشی از نبوت‌بود. احوروس چونک با رقیبی بنام «نخت‌نیف» روبه‌رو بود به‌ردی ایران بیام فرستاد که حاکمیت او بر مصر بعنوان یک کشور خودمختاری تابع شاهنشاهی برضيت شناخته شود.

این یک سیاست حکیمانه بود که او اگر در آن کامیاب می‌شد می‌توانست که بباید دربار ایران آرامش را به‌کشورش برگرداند. او همان سیاستی را در پیش گرفته بود که سران بیوتان اروپایی در پیش گرفته و کامیاب نیز شده بودند.

ولی نخت‌نیف - کاهن بزیرگ معبد نیست - در سادگی (واقع در شمال دلتای مصر) با او در جنگ شده او را از میان برداشت و خودش فرعون شد.

این فرعون نیز خودش را شاه خودمختار فرمان‌های شاهنشاهی اعلام داشت. بولبدایی که از پس مانده است او را در حالی نشنال مد که فروتنی در دنیای گردش اشتهای پیامده می‌رود. معلوم می‌شد که این مقرش مرید را برای شاهنشاهی می‌فرستاده است تا از لشکرکشی به‌کشور خودداری کند، و او بتواند که برنامه‌هایی را در گنریش برپیند. نخت‌نیف که مردی می‌پیند بود ضمن آن که ده‌درصد مالیات بود درآمد‌های مردم مصر - از درآمدهای تا بزیرگی و صنعت - وضع کرد، در مصر یک سلسله اقدامات اصلاحی انجام داد و شماری معبد در چند نقطه برافراشت یا نوسازی کرد و خشونت مصیبان را به‌سرد آورد و گرفت.

در میان این رخدادها توجه دربار ایران عمدتاً متوسطه بیوتان اروپایی بود که بالاتر درباره‌اش صحبت رفت، و در اهدافی که برای وابسته کردن بیوتان داشت بسیار کامیاب شد.
شهریار پارسی شام که فرمان داشت مصر را پاپس گیرد، چند سال مشغول ندارد.
برای لشکرکشی به مصر بود. این لشکرکشی سرانجام در تابستان سال ۲۷۲۲ توسط فرانتسیسکو فرماندته کل نیروی دریایی ایران در مدیرانه با ۲۰۰ ناو جنگی انجام شد. علماً بر سیاهه‌ای لیدی و آیونی و قرس و فینیقیه دوازده هزار سرباز از بونان ارپایی و ازجمله آن در این لشکرکشی شرکت داشتند. فرانتسیسکو سپاهانش را در کرانه‌شمالی مصر پیاده کرد.
فرعون با تمام نیروهاش آماده برای دفاع از استقلال مصر بود.
دو ماه تلاقی فرانتسیسکو برای گرفتن ممفیس ناکام ماند، و تابستان فرارسید و طغیان سالانه نیل زمینه‌ای شامی را به‌زیر آب برده. فرانتسیسکو دست از نبرد کشید و واپس نشست، ناواها به‌قیصر برجگذشتند، و فرانتسیسکو با بخشی از نیروهاش از راه خشکی به‌طور رفت‌تا در فرصت مناسب دیگری از راه غزه لشکرکشی را از سر گرفت. ولی این بار سال خورده‌شد بود در شهر درگذشت. مسیحیان پیریزی برگزید خود بر ایرانیان را جنگ گرفتند، و فرعون بایدگار این پیروزی را بر تاریخ هایی جن معتقد نشکش کرد که برای ما مانده است.
ایرانیان در بازگردی مصر شکست خورده بودند، مصر استقلال خویش را بازیافته بود، و حاکمیت «پسر حقیقی خدا» آسانی به مصر برگشت.
آرذشیار دوم سال خورده‌شد بود. بسبی رقابت‌هایی که بر سر قدرت در شام و کتیبهگو و لیست‌های میان نیرومندان پارسی در جریان بود بین آن می‌رفت که شکوه شاهنشاهی از دست می‌برد. اوضح در شام بی‌ثبات شده بود. غزه و بیبایان سینا که بخشی از عربیه بود را فرعون نخت اینف گرفته ضمیمه مصر کرد تا بود و با پرداشتن معبد باشکوهی برای عربیا حمایت آنها را پدید کرده بود.
فرعون دجدهرووس پسر و جانشین نخت اینف که در سال ۳۶۱ در مصر بسلطنت رسید. درصد بیبرن کشیدن فلسطین و شام از زیر سلطة ایران بود. او در سال دوم سلطنتش در درون فلسطین پیش روا کرد. ولی شهیریار سوریه شکست سختی بر او وارد آورده او را اسیر کرده به‌شور و فستاد.
سپاهان شکست خورده مصر که بشیشه‌اند مزدوران بونانی و لیپیابی بودند از شام به همراه افسران بناه «نخت هاره‌می» (برادرزاده دجدهرووس) به‌مصر بدرگشتند و نخت هاره‌می به‌سلطنت نشسته فرعون مصر شد.
دجدهرووس به‌شور و فستاده شد و هم‌شانه‌ای را به‌نخود و نواخت و به‌مصر بدرگشتند تا به‌عنوان کارگر ایران به‌سلطنت مصر بنشینند و نخت هاره‌می را به‌کنار گردید.
ولی دجدحوش پیش از آنکه بمصر برسد ببیماری اسپال خونی مورد شاید برخی مصریان همراهش به‌اوسته زهر دادند و لاش‌هاش را برای تدفین بمصر بردند. آردشیروهم دوم نیز در همین سال ۵۸۸ از دنیا رفت.